

نافرمانی مدنی، راهی برای به میدان آمدن گسترده مردم

محمد رضا شالگونی

گونه‌ی راست‌توسیلی بزند، گونه‌ی دیگر را نیز به سوی او بگردان. اگر دقت کنیم، این سخن را به این شکل هم می‌توان بیان کرد: ایستادگی در مقابل «شریر» با نغلتیدن به بازی او ممکن است. این سخن - مال هر کسی که باشد - محصول شرایطی است که مقاومت فعال در مقابل زورمندان بی‌ثمر به نظر می‌رسیده و دادخواهی می‌توانسته ستم دیده را به ورطه‌ی زورگویی‌های مصیبت‌بارتری بکشاند.^(۱) مسیحیان نخستین، در رم باستان، هنگامی که هنوز مذهب‌شان زیرزمینی بود و زیر سرکوب قرار داشتند، مقاومت منفی را شیوه‌ی مناسبی برای مقاومت پایدار می‌دیدند. و قراین تاریخی نشان می‌دهد که این شیوه‌ی مقاومت در گسترش اولیه مسیحیت - که با آهنگی شتابان «تمام طبقات پائین مردم» را به طرف خود جلب کرد - نقش قابل توجهی داشته است. در تاریخ معاصر، معروف‌ترین نمونه‌های مقاومت منفی توده‌ای را می‌توان در کشورهای اروپایی زیر اشغال ارتش آلمان هیتلری سراغ گرفت که در کنار اشکال دیگر مقاومت، در توده‌ای کردن مبارزه‌ی ضد فاشیستی و فرسوده کردن نیروی اشغال‌گر نقش مهمی داشتند.^(۲)

اما آیا هر نوع مقاومت مسالمت‌آمیز فعال را می‌توان نافرمانی مدنی دانست؟ مثلاً یک اعتصاب کارگری یا یک تظاهرات مسالمت‌آمیز سیاسی را؟ در پاسخ به این سؤال باید توجه داشت که اصطلاح «نافرمانی مدنی» معمولاً درباره‌ی نوع معینی از اقدامات مسالمت‌آمیز فعال به کار برده می‌شود، نه درباره‌ی همه‌ی آنها. در اینجا، «نافرمانی» مفهومی کلیدی است. هر اقدام سیاسی یا صنفی، صرف نظر از اهمیت آن در پیکارهای اجتماعی و سیاسی، ضرورتاً به معنای نافرمانی نیست. مثلاً یک اعتصاب کارگری، عموماً یک اعتراض است؛ اما هر قدر هم که اقدامی مهم و تند و پرحاشیه باشد، ضرورتاً نافرمانی نیست و فقط تحت شرایط معینی می‌تواند به یک نافرمانی تبدیل شود. مثلاً اعتصاب طولانی معدن‌چیان زغال سنگ انگلیس در سال ۱۹۸۳ یک نافرمانی مدنی هم بود. زیرا «اتحادیه‌ی ملی معدن‌چیان» (NUM) هنگام رأی‌گیری برای اعتصاب، عمداً مقررات مربوطه‌ی مصوب دولت تاجر را زیر پا گذاشت. همین طور یک راه‌پیمایی سیاسی، نه به دلیل خصلت اعتراضی‌اش - هر قدر هم که تند و جسورانه باشد - بلکه به خاطر نقض آگاهانه و عمدانه‌ی مقررات و هشدارهای مقامات حکومتی، می‌تواند به یک نافرمانی مدنی تبدیل شود. پس، نافرمانی مدنی به آن دسته از اقدامات مسالمت‌آمیز گفته می‌شود که نقض آگاهانه و عمدانه‌ی مقررات و فرامین معین حکومتی لازمه‌ی انجام آنها باشد.

هم چنین باید توجه داشت که نافرمانی مدنی ضرورتاً به معنای ضدیت با

بخش‌های پیشرو مردم در ایران، اکنون به نحوی بی‌سابقه، به راه‌های فراقانونی مقابله با استبداد فقه‌گه‌می می‌اندیشند. و در این میان، نافرمانی مدنی، به عنوان راهی برای گسترش جنبش ضد استبدادی مردم، بیش از همه بر سر زبان‌هاست. این در حالی است که در میان بخش قابل توجهی از فعالان سیاسی، مخصوصاً در صفوف چپ، بدبینی ریشه‌داری نسبت به این شیوه‌ی مبارزه وجود دارد. سازمان ما این بدبینی را ناموجه می‌داند و معتقد است که نافرمانی مدنی می‌تواند در گستراندن جنبش مستقل مردم در مقابله با جمهوری اسلامی نقشی بسیار کارآمد داشته باشد.^(۳) در اینجا من می‌خواهم دلایل این نظر را به اختصار توضیح بدهم.

نافرمانی مدنی چیست؟

قبل از هر چیز باید ببینیم نافرمانی مدنی چیست، در چه شرایطی می‌تواند کارآیی داشته باشد، و آیا می‌تواند در خدمت هدف‌های انقلابی به کار گرفته شود یا نه؟ «نافرمانی مدنی»، اصطلاحاً به نقض آگاهانه، عمدانه و مسالمت‌آمیز قوانین، مقررات و فرامین معین حکومتی از طرف مردم، گفته می‌شود. صفت «مدنی» در این اصطلاح به معنای «غیر نظامی» یا «غیر قهرآمیز» است. بنابراین، نافرمانی مدنی را می‌توانیم نافرمانی مسالمت‌آمیز نیز بنامیم. و از این نظر، نافرمانی مدنی، شیوه‌ی مبارزاتی است در مقابل مقاومت یا شورش مسلحانه. بعضی‌ها نافرمانی مدنی را در معنای مترادف با «مقاومت منفی» به کار می‌گیرند.^(۴) تردیدی نیست که خویشاوندی این دو مفهوم را نمی‌توان نادیده گرفت، اما مترادف دانستن آنها نیز می‌تواند گمراه کننده باشد. در مقاومت منفی، تأکید اصلی بر امتناع از اقدام است و نوعی بی‌تفاوتی؛ در حالی که نافرمانی مدنی بدون اقدام معنایی ندارد. فصل مشترک این دو شیوه‌ی مبارزه، مسالمت‌آمیز بودن آنهاست. در مقاومت منفی، این مسالمت از طریق خودداری از اقدام تأمین می‌شود، ولی در نافرمانی مدنی از طریق نوعی اقدام. این دو شیوه‌ی مبارزه بر مبانی نظری متفاوتی تکیه می‌کنند و بنابراین ممکن است، از لحاظ سیاسی، در هر شرایطی با هم سازگار نباشند. در مقاومت منفی، شما هر نوع اقدامی را بی‌ثمر یا حتی خطرناک می‌دانید و بنابراین می‌کوشید از طریق بردباری، تحمل خون سردانه‌ی ناملایمات و بی‌اعتنایی به بازی‌های دشمن، مواضع‌تان را در مقابل او حفظ کنید. معمولاً سخن مسیح در «موعظه‌ی بالای کوه» را معروف‌ترین نمونه‌ی دعوت به مقاومت منفی می‌دانند که گفته است: «در مقابل شریر مقاومت مکن، بلکه هر کس به

کلیت یک حکومت نیست، بلکه معمولاً به صورت ضدیت با قوانین، مقررات و دستورات حکومتی معین و نقض آنها بروز می‌کند. بنابراین، کسانی که به نافرمانی مدنی دست می‌زنند، ممکن است اهداف و تمایلات سیاسی و اجتماعی متفاوت و حتی متضادی داشته باشند، چپ یا راست، انقلابی یا اصلاح طلب باشند؛ اما علی‌رغم تمام اختلافات، آنها می‌توانند در نقطه اشتراکی با هم پیوند بخورند: در نقض آگاهانه، عامدانه و سازمان یافته یک سلسله قوانین و دستورات معین حکومتی. توجه به این صفت «حکومتی» اهمیت دارد، زیرا اصطلاح «نافرمانی مدنی» عموماً به اقدامات سیاسی اطلاق می‌شود، یعنی به اقداماتی که طرف مقابل آنها حکومت یا بعضی از دستگاه‌های حکومتی است. به عبارت دیگر، نافرمانی مدنی معمولاً دربارهٔ رویارویی افراد با نهادهای «جامعه مدنی» یا رویارویی میان خود این نهادها به کار نمی‌رود و صفت «مدنی» در این اصطلاح همان طور که گفتیم به معنای «غیر نظامی» است و تعلق به «جامعه مدنی» را نمی‌رساند.

و بالاخره، باید توجه داشت که اصطلاح «نافرمانی مدنی» را معمولاً دربارهٔ اقدامات مستقیم براندازی - هر چند مسالمت آمیز - به کار نمی‌برند. یعنی نافرمانی مدنی، قاعدتاً حول نقض قوانین و فرامین حکومتی معین صورت می‌گیرد، هر چند که با هدف‌های کاملاً انقلابی سازمان داده شده باشد. بنابراین، راه‌پیمایی‌های مثلاً دورهٔ انقلاب ۱۳۵۷ یا تظاهرات و تجمعات دانشجویان در ۱۸ تیر ماه ۷۸ و چند روز بعد از آن را معمولاً نافرمانی مدنی نمی‌نامند. اقداماتی از این دست را باید اقداماتی آشکارا انقلابی نامید، گرچه کاملاً مسالمت آمیز باشند.

با این مشخصات، نافرمانی مدنی شیوهٔ مبارزه‌ای است متعلق به سده‌های اخیر که در دنیای قدیم نمی‌توانسته کاربرد زیادی داشته باشد. نخستین نمونه‌های نافرمانی مدنی - به عنوان یک شیوهٔ مبارزه با ظرفیت‌های توده‌گیر شدن - را در سال‌های شکل‌گیری جنبش استقلال آمریکا می‌توان مشاهده کرد. در سال ۱۷۶۵ در ایالت‌های شرقی آمریکا - که در آن موقع هنوز مستعمرهٔ انگلیس بودند - جنبش گسترده‌ای در اعتراض به «قانون تمپر» (قانونی که از طریق خرید اجباری تبصر، بر پاره‌ای اسناد رسمی، روزنامه‌ها و سایر اسناد چاپ شده، مالیات می‌بست) شکل گرفت که گاهی با تظاهرات و گردهم‌آیی‌های نسبتاً خشن هم همراه بود؛ اما در جریان آن شکلی از جنبش نافرمانی به وجود آمد و مردم آمریکا از خرید تبصر مالیاتی سر باز زدند تا جایی که پارلمان انگلیس ناگزیر شد «قانون تمپر» را در سال ۱۷۶۶ الغاء کند. تجربهٔ این پیروزی بود که سابقه و زمینهٔ مساعدی برای شکل‌گیری جنبش نافرمانی وسیع‌تری را در سال ۱۷۷۳ فراهم آورد، جنبشی که در اعتراض به «قانون چای» به وجود آمد و به جنگ‌های استقلال آمریکا منتهی شد. در جریان جنبش ضد چای، آمریکائیان مصرف چای را تحریم کردند و حتی از ورود محموله‌های چای به بنادر آمریکا جلوگیری کردند و در مقابل، امپراتوری انگلیس به سرکوب وسیع‌تری دست زد و پارلمان انگلیس با تصویب یک رشته قوانین (که در آمریکا به «قوانین غیر قابل تحمل» معروف شدند) آزادی‌های مردم مستعمرات را محدودتر ساخت و حتی در ایالت ماساچوست (که کانون جنبش بود) نوعی حکومت نظامی برقرار کرد. و از اینجا بود که جنبش‌های ضد مالیات مردم آمریکا به جنبش استقلال فرا روئیدند.^{۴۹} در جنبش‌های ضد مالیات آمریکا، توجه به دو نکته اهمیت دارد: اول این که، اینها هنوز جنبش‌های انقلابی نبودند، و مردم این مستعمرات هنوز به پادشاه انگلیس به عنوان «رهبر و پدر مشترک ما» ابراز وفاداری می‌کردند. حرف آنها این بود که امپراتوری انگلیس با تحمیل مالیات بر مستعمرات، قانون اساسی خودش را (که طبق آن وضع

مالیات بدون تصویب نمایندگان مردم نامشروع تلقی می‌شد) زیر پا می‌گذارد، زیرا مردم مستعمرات در پارلمان انگلیس نماینده‌ای ندارند و مشروعیت مالیات بر ایالت‌های مستعمره منوط به تصویب آن از طرف مجلس نمایندگان هر یک از ایالت‌هاست. دوم این که، جنبش‌های ضد مالیات آمریکائیان مرزبندی روشنی با شیوه‌های غیر مسالمت‌آمیز نداشتند و به لحاظ نظری، بر بنیاد اصل عدم خشونت استوار نبودند. اما بنابه مجموعه شرایط، شیوه‌های اصلی مبارزه، مسالمت‌آمیز بودند و در بطن چنین مبارزاتی بود که عملاً نوعی نافرمانی مدنی شکل گرفت و توده‌ای شدن این جنبش‌ها، و مخصوصاً گسترش آنها به میان طبقات پایین را شتاب داد.

نمونه‌های دیگری از نافرمانی مدنی را می‌توان در دورهٔ رویارویی ایالت‌های شمال و جنوب آمریکا بر سر برده‌داری مشاهده کرد؛ هنگامی که عدهٔ قابل توجهی در ایالت‌های شمالی به مخالفت فعال با «قانون بردهٔ فراری» برخاستند و نقض آن را یک وظیفهٔ اخلاقی قلمداد کردند. در متن همین رویارویی‌ها بود که هنری دیوید ثورو (H.D. Thoreau) در سال ۱۸۴۹ مقالهٔ معروفی در دفاع از «نافرمانی مدنی» نوشت که معمولاً آن را نخستین بیانیهٔ نظری نافرمانی مدنی تلقی می‌کنند. ثورو به لحاظ نظری، بیشتر یک آناارشیست بود و می‌گفت «بهترین حکومت آن است که اصلاً حکومت نکند»، ولی نظریهٔ او به این دلیل اهمیت پیدا کرد که ضرورت مقابله با قوانین غیراخلاقی و غیرانسانی را پیش می‌کشید و تناقض بنیادهای نظام ارزشی مسلط در جامعهٔ آمریکا را نشان می‌داد. و این نکته‌ای بود که در آن هنگامهٔ رویارویی مخالفان و طرف‌داران برده‌داری در آمریکا، خیلی‌ها، مخصوصاً در ایالت‌های شمالی، در حقانیت آن تردیدی نداشتند. مثلاً در همان دوره، امرسون (R.W. Emerson) شاعر و فیلسوف معروف، در ضرورت مبارزه با برده‌داری (که عملاً در قانون اساسی آمریکا نیز پذیرفته شده بود) و حقانیت اخلاقی چنین مبارزه‌ای، دائماً یادآوری می‌کرد که «قانون برتر از قانون اساسی هم وجود دارد».^{۵۰} همین تأکید ثورو بر ضرورت عدم اطاعت از قوانین غیر اخلاقی باعث شده است که نظریهٔ او در دهه‌های اخیر نیز شدیداً مورد توجه قرار بگیرد. در واقع، او را باید نخستین نظریه پرداز نافرمانی مدنی در مقابل دولت‌های دموکراتیک به حساب آورد. فراموش نباید کرد که عنوان اصلی مقالهٔ او «مقاومت در مقابل حکومت مدنی» بوده است.

اما مفهوم نافرمانی مدنی، بیش از همه با نام مهاتما گاندی گره خورده است. به وسیلهٔ او بود که نافرمانی مدنی به افریقا و آسیا کشیده شد و در مقابله با نظام‌هایی غیر دموکراتیک، و در ابعادی واقعاً توده‌ای به کار گرفته شد. سهم گاندی را در تکامل دادن نافرمانی مدنی و شناساندن آن به جهان در چهار نکته می‌توان خلاصه کرد:

۱- گاندی به لحاظ مفهومی، نافرمانی مدنی را دقیق‌تر کرد و عنصر کنش‌گری را در آن پر رنگ‌تر ساخت. قبل از گاندی، مفهوم نافرمانی مدنی چندان دقیق نبود و حتی بسیاری از مبلغان شناخته شدهٔ آن، به فرق میان «نافرمانی مدنی» و «مقاومت منفی» توجهی نداشتند و تأکیدشان عمدتاً روی عنصر مسالمت بود. اما گاندی ضمن تأکید بسیار قاطع و حتی شبه مذهبی، روی عنصر مسالمت، عنصر کنش‌گری را نیز شدیداً مورد تأکید قرار داد. در واقع، او از اصطلاح «مقاومت منفی» متنفر بود و شیوهٔ مبارزهٔ خود را شیوهٔ جدیدی تلقی می‌کرد. او در سال ۱۹۰۶، هنگامی که هنوز در افریقای جنوبی بود، برای پیدا کردن عنوان مناسب‌تری که بتواند روح این شیوهٔ جدید مبارزه را بیان کند، جایزه تعیین کرد. و بالاخره، اصطلاح «ساتیا گراها» (Satyagraha) را روی آن گذاشت، که از دو کلمهٔ (سانسکریتی) Satya (حقیقت) و (سرکشی) Agraha (سرکشی)

تشکیل شده است. بعدها که او با آثار ثورو آشنایی پیدا کرد، در نوشته‌های‌اش برای انگلیسی‌زبانان، از اصلاح «نافرمانی مدنی» که ثورو ابداع کرده بود، استفاده می‌کرد.^(۱)

۲- گاندی نافرمانی مدنی را به صورت یک اقدام جمعی در آورد و در ابعاد توده‌ای آن را به کار گرفت. قبل از او، هر چند تجربه نافرمانی مدنی، به عنوان یک شیوه مبارزه توده‌ای، وجود داشت؛ ولی مورد توجه و تأمل آگاهانه قرار نگرفته بود. و غالب مبلغان نافرمانی مدنی، عمدتاً آن را به صورت یک مبارزه اخلاقی و وجدانی طرح می‌کردند. از ثورو تا تولستوی، و از گریسون (W.L. Garrison) تا کروپاتکین (P.A. Kropotkin) بیشتر آن را - لاقلاً در مرحله شکل‌گیری‌اش - به صورت اقدام فردی می‌فهمیدند. اهمیت کار گاندی در این بود که این شیوه مبارزه را برای رسیدن به خواست‌های بی‌واسطه مشخص جمعی به کار گرفت و به این ترتیب آن را به صورت یک شیوه مبارزه جمعی در آورد. و در نتیجه، جنبه سیاسی نافرمانی مدنی را در مقایسه با جنبه اخلاقی آن کاملاً برجسته کرد. در جنبش نافرمانی تحت رهبری گاندی گروه‌هایی شرکت می‌کردند که ضرورتاً با اصول اعتقادی و حتی روش‌های مبارزاتی او موافق نبودند. چیزی که آنها را به همراهی با او می‌داشت صرفاً اشتراک منافع مشخص و حتی گاهی مقطعی بود. مثلاً مسلمانان هند در توده‌ای کردن جنبش نافرمانی تحت رهبری گاندی، نقش مهمی داشتند اما مسلم است که غالب آنها به اصل عدم خشونت - آن طور که گاندی تبلیغ می‌کرد - در همه جا پای بند نبودند. یا حتی آدمی مانند جواهر لعل نهرو - که تمایلاتی به مارکسیسم داشت و لاقلاً در دوره‌ای، نوعی سوسیالیسم را تبلیغ می‌کرد - علی‌رغم دوستی بسیار نزدیک‌اش با گاندی، به شیوه مبارزاتی او صرفاً به عنوان یک تاکتیک سیاسی نگاه می‌کرد.^(۲)

۳- گاندی، به عنوان یک فعال و رهبر سیاسی، تجربه سازماندهی نافرمانی مدنی را به نحوی هنرمندانه و خلاق، تکامل بخشید و در نتیجه، این شیوه مبارزه را به صورت یک تکنیک سیاسی کارآمد و قابل کار بست در شرایط متنوع و در خدمت هدف‌های مختلف، در آورد. او با ملاحظات و توصیه‌های خود درباره شرایط راه‌اندازی و موفقیت نافرمانی مدنی، شکنندگی و نقطه ضعف حتی مقتدرترین حکومت‌ها را در مقابل اراده و اقدام جمعی مردم نشان داد. او نشان داد که مردم، حتی بدون دست بردن به سلاح، و صرفاً با اراده و اقدام جمعی‌شان می‌توانند هر حکومتی را به در ماندگی بکشانند.

۴- گاندی نافرمانی مدنی را در جوامعی غیردموکراتیک به کار گرفت و نیز (در هند) در خدمت براندازی قدرت سیاسی - و به این ترتیب، نشان داد که حتی بی‌دفاع‌ترین و بی‌حق‌ترین مردم نیز می‌توانند به نافرمانی دست بزنند و سرکوب‌گرترین حکومت‌ها را به در ماندگی بکشانند و حتی براندازی دولت‌ها را در دستور کار مبارزات‌شان قرار بدهند. گاندی این شیوه مبارزه را از طریق آموزش‌های اخلاقی - مذهبی و آشنایی با متفکران شبه مذهبی و شبه آناارشیست، کشف کرد، اما آن را به یک شیوه مبارزه کاملاً سیاسی، برای رسیدن به دموکراسی تبدیل کرد. او برخلاف ثورو، آن را به شیوه‌ای برای مقابله با «حکومت مدنی» نمی‌دید، بلکه شیوه‌ای کارآمد برای براندازی خودکامگی می‌فهمید. او آن را شیوه‌ای «خطرناک برای جباریت و بی‌ضرر برای دموکراسی» توصیف می‌کرد.

اما حتی بعد از گاندی نیز، تجربه‌های مهم نافرمانی مدنی، مدت‌ها هم چنان، در کشورهای انگلیسی‌زبان، و به ویژه ایالات متحد آمریکا، محصور ماند. در آمریکا جنبش کارگری بارها این شیوه مبارزه را به کار گرفت. مثلاً در ۱۵-۱۹۱۴ عده‌ای از کارگران آمریکا، به دعوت اتحادیه رزمنده «کارگران صنعتی جهان» (I.W.W) در

سوسیتی (Sioux City) ایالات آیووا جمع شدند تا ممنوعیت اجتماعات را بشکنند.^(۳) ولی مهم‌ترین تجربه نافرمانی مدنی را «جنبش حقوق مدنی» سیاهان آمریکا در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به کار گرفت. نخستین بار، روزا پارک، یک پیرزن سیاه پوست، در دسامبر ۱۹۵۵، در مانت‌گمری (Montgomery) آلاباما، نافرمانی را آغاز کرد. او با زیر پا گذاشتن قانون ایالتی جدایی نژادی، حاضر نشد در قسمت عقب اتوبوس شهری - که مخصوص سیاهان بود - بنشیند و بنابراین دستگیر شد. دستگیری او، اعتراض توده‌ای خود انگیخته سیاهان را دامن زد. در متن این حرکت‌های اعتراضی بود که مارتین لوتر کینگ، به یکی از پر نفوذترین رهبران سیاهان آمریکا تبدیل شد^(۴) و با الهام از آموزش‌های گاندی، نافرمانی مدنی را به عنوان شیوه اصلی مبارزه «جنبش حقوق مدنی» تثبیت کرد.^(۵) در این دوره، سرخ پوستان آمریکا نیز، برای احقاق حقوق‌شان، بارها به نافرمانی مدنی متوسل شدند.^(۶) بخشی از جوانان آمریکا نیز در اعتراض به جنگ ویتنام، نافرمانی مدنی را کشف کردند و از رفتن به سربازی سر باز زدند، تا جایی که دولت آمریکا ناگزیر شد در سال ۱۹۷۳ سیستم سربازی وظیفه را ملغاً کند. به این ترتیب، در سال‌های پرهیجان ۱۹۶۰، یعنی اوج رادیکالیسم شدن افکار عمومی جهان در نیمه دوم قرن بیستم، نافرمانی مدنی در آمریکا به یکی از رایج‌ترین شیوه‌های اقدام جمعی تبدیل شد و مانند بسیاری از پدیده‌های فرهنگ جهانی امروزی، از آمریکا به نقاط دیگر جهان صادر شد. از اواخر دهه ۱۹۶۰، از طریق جنبش صلح و ضد تسلیحات هسته‌ای، و بعدتر، جنبش محیط زیست، به مناطق دیگر جهان گسترش یافت و مخصوصاً در کشورهای اروپای غربی به یکی از شیوه‌های اصلی اقدام جمعی سیاسی تبدیل شد. در سال ۱۹۸۵، در سوئد، در گستراندن یک خیزش توده‌ای عمومی علیه دیکتاتوری ژنرال غیرمی، نقش مهمی ایفاء کرد. در آخرین سال‌های بلوک شوروی، در بسیج مردم علیه حزب - دولت‌های حاکم بعضی کشورها به کار گرفته شد. در پیروزی جنبش ضد پل تکس (Poll Tax) در انگلیس و پایان دادن به نخست‌وزیری تاجر بسیار مؤثر بود. و اکنون در جنبش بین‌المللی اعتراض علیه سرمایه جهانی، به شیوه اصلی اقدام جمعی تبدیل شده است.

تجربه‌های موفق و ناموفق نافرمانی مدنی نشان می‌دهند که:

۱- این شیوه مبارزه را در هر شرایطی نمی‌توان به کار گرفت. نافرمانی مدنی در شرایط تسلط حفقان سیاسی، یعنی در شرایطی که مردم در وحشت از زور و اقتدار حکومت، سر در لاک خود فرو برده باشند و بنابراین افکار عمومی معنا و اهمیتی نداشته باشد، شانس پیروزی چندانی ندارد.^(۷) نافرمانی مدنی در جوامع بسته، در مناطق روستایی منزوی، در غیاب جریان اخبار و امکانات ارتباط گیری توده‌ای، نمی‌تواند به کار گرفته شود.

۲- نافرمانی مدنی هنگامی می‌تواند با موفقیت به کار گرفته شود که میان حکومت (یا بعضی از نهادهای حکومتی) و مقبولات مردم (یا بخش‌هایی از مردم) رویارویی چشم‌گیری ایجاد شود. حقیقت این است که نافرمانی (خواه مسالمت‌آمیز باشد یا غیر مسالمت‌آمیز) بدون اعتقاد به حقانیت خود، حد معینی از اعتماد به نفس، و سبک و سنگین کردن عواقب کار، نمی‌تواند شکل بگیرد. بنابراین، مردمی که - خواه به دلیل ناآگاهی و خواه به دلیل مرعوب شدگی - حقی برای خود قایل نباشند، نمی‌توانند دست به نافرمانی مدنی بزنند.

۳- نافرمانی مدنی هنگامی می‌تواند با موفقیت به کار گرفته شود که مردم بدانند واکنش حکومت در مقابل نافرمانی معینی که انجام می‌شود، از حد معینی نمی‌تواند فراتر برود. در تأکید بر این نکته بود که گاندی می‌گفت: همه را نمی‌شود کشت و همه

را نمی‌توان به زندان برد. در شرایطی که حکومت می‌تواند به گشتار وسیع مردم دست بزند و چنین کشتاری می‌تواند مردم را مرعوب سازد، نافرمانی مدنی کارکرد خود را از دست می‌دهد.

۴- نافرمانی مدنی به صورت خالص کمتر دیده می‌شود و معمولاً در کنار شیوه‌های دیگر مبارزه شکل می‌گیرد. و حتی، بر خلاف تصور و اصرار طرفداران مبارزه مسالمت‌آمیز، در بسیاری از مواقع، با شیوه‌های غیر مسالمت‌آمیز همراه می‌گردد. حقیقت این است که نافرمانی مدنی، در مقیاس توده‌ای، در شرایط برانگیختگی مردم می‌تواند شکل بگیرد، و کنترل مردم برانگیخته در مقیاس بزرگ کار دشواری است.

۵- نافرمانی مدنی، ضرورتاً یک شیوه مبارزه فرمیستی نیست، بلکه می‌تواند در خدمت هدف‌های انقلابی نیز به کار گرفته شود. مثلاً گاندی آن را در خدمت جنبش استقلال طلبی هند به کار گرفت. اما این شیوه مبارزه نمی‌تواند به طور مستقیم و به تنهایی، هر حکومتی را براندازد. حتی استقلال هند را هم نمی‌توان تماماً محصول به کارگیری این شیوه مبارزه دانست. همین نظر را در مورد سقوط حزب - دولت‌های «کمونیستی» در اروپای شرقی نیز می‌توان مطرح کرد. اما همین تجارب نشان می‌دهند که نافرمانی مدنی می‌تواند در حکومت ناپذیر کردن جامعه و فرسوده ساختن دستگاه‌های سرکوب، بسیار کارآمد باشد.

بر خوردهای کلیشه‌ای با نافرمانی مدنی

نافرمانی مدنی، در میان بخش بزرگی از فعالان سیاسی ایران، متأسفانه هنوز یکی از موضوعات متعلق به قلمرو ایدئولوژی تلقی می‌شود. در نتیجه، غالباً به اصلاح طلبان آن را به عنوان شیوه مبارزه کارآمد، پیش می‌کشند و نه رادیکال‌ها. اصلاح طلبان به این دلیل که آن را ناقص شعار «حاکمیت قانون» می‌بینند و می‌ترسند توسل به آن، بازی اصلاح طلبی را به هم بریزد. و رادیکال‌ها به این دلیل که گمان می‌کنند این شیوه مبارزه‌ای است مختص اصلاح طلبان که توسل به آن به معنای عقب نشینی از براندازی جمهوری اسلامی است. اما در این بدبینی دو جانبه، رادیکال‌ها هستند که فرصت‌ها را از دست می‌دهند، مخصوصاً رادیکال‌های چپ. زیرا مطلوب‌ترین شق سرنگونی جمهوری اسلامی، از نظر چپ، قاعدتاً با به میدان آمدن فعال و گسترده مردم و شکل‌گیری تشکل‌ها و نهادهای مستقل آنها امکان‌پذیر است؛ و در شرایط کنونی، نافرمانی مدنی می‌تواند در این سمت‌گیری بسیار راه‌گشا باشد. فعالان چپ باید توجه داشته باشند که برخورد ایدئولوژیک با این شیوه مبارزه که در کوران تجارب گوناگون و شناخته شده در سراسر جهان صیقل یافته، مخصوصاً از نظر مارکسیسم و جنبش طبقاتی معطوف به سوسیالیسم، کاملاً ناموجه و غیر قابل دفاع است. به چند دلیل:

۱- «فرق مارکسیسم با همه اشکال بدوی سوسیالیسم در این است که جنبش را به هیچ شکل خاصی از مبارزه، متعهد نمی‌سازد؛ متنوع‌ترین اشکال مبارزه را می‌پذیرد؛ آنها را در هر هم بندی نمی‌کند... مطلقاً با همه طرح‌های انتزاعی و همه نسخه‌های جزمی مخالف است... خواهان برخورد دقیق با مبارزه توده‌ای در حال پیشروی است... بنابراین... قطعاً هیچ شکل مبارزه را نفی نمی‌کند... مارکسیسم... از شیوه عمل توده‌ای یاد می‌گیرد و برای یاد دادن شکل‌های مبارزه ابداع شده در انزوای کتاب خانه‌های «سیستم سازان» به توده‌ها ادعایی ندارد»^(۳)

۲- انقلابی‌گری چپ منوط و مشروط به منافع جنبش طبقاتی معطوف به سوسیالیسم است. بنابراین، چپ نمی‌تواند، به طور اصولی، طرفدار ترجیح اشکال قهرآمیز مبارزه بر اشکال مسالمت‌آمیز باشد. در حقیقت چپ معطوف به سوسیالیسم - چون متعهد

به جنبش مستقل و آگاهانه توده‌های زحمتکش است و سازمان‌یابی و سنگربندی آنها را در دراز مدت تعیین کننده می‌داند - همه جا و همیشه نمی‌تواند به شیوه‌های قهرآمیز روی بیاورد.^(۴) برخلاف تصور رایج در میان بعضی از فعالان چپ ما، اشکال و شیوه‌های مبارزه زحمتکشان به طور عام و کارگران به طور خاص، غالباً مسالمت‌آمیز است، نه قهرآمیز. مثلاً اعتصاب یا راه‌پیمایی کارگری را در نظر بگیرید؛ تردیدی نیست که اینها اشکال قهرآمیز مبارزه نیستند. حتی اشغال کارخانه، حداکثر، نوعی نافرمانی مدنی است. یا در اعتصاب عمومی و سراسری ضرورتاً چیز قهرآمیزی وجود ندارد. یا تحریم انتخابات را در نظر بگیرید که شکلی از مقاومت منفی است.

۳- در نافرمانی مدنی، به عنوان یک شیوه مبارزه، هیچ چیز سازش‌کارانه‌ای وجود ندارد؛ بر عکس، این یک شیوه مبارزه تهاجمی است؛ رو در روی مستقیم با اقتدار دولتی است، برای شکستن (یا ضربه زدن به) اعتبار آن؛ و در یک کلام، نوعی شورش است. البته این شیوه مبارزه - همان طور که گفتیم - معمولاً به تنهایی نمی‌تواند حکومتی را سرنگون کند. اما این، ضرورتاً، ناشی از خصلت مسالمت‌آمیز آن نیست. مگر هر شیوه قهرآمیز مبارزه، می‌تواند به تنهایی، حکومت را براندازد؟ مثلاً آیا مبارزه چریکی، به تنهایی می‌تواند حکومت را سرنگون کند؟ پاسخ منفی است. تصادفاً مبارزه چریکی و نافرمانی مدنی، علی‌رغم تفاوت‌های آشکارشان، شباهت‌هایی با هم دارند. در مقابله با دیکتاتوری، وظیفه اصلی هر دو شیوه مبارزه، خنثی کردن برتری مطلق نیروی دیکتاتوری بر نیروی مردم است. اگر مبارزه چریکی می‌کوشد با متمرکز کردن نیروی شورش در نقطه‌های ضعف (زمانی و مکانی) نیروی دیکتاتوری، در برتری استراتژیک آن در کل خط رویارویی، گسست ایجاد کند؛ نافرمانی مدنی می‌خواهد با استفاده از برتری کمی نیروی مردم در کل خط رویارویی، برتری سازمانی و تکنیکی و فشرده‌گی اراده نیروی سرکوب را تضعیف کند. مبارزه چریکی می‌کوشد با اجتناب از رویارویی‌های بزرگ و از طریق تمرکز روی درگیری‌های کوچک در نقطه‌های گزین شده، گسترش یابد؛ در حالی که نافرمانی مدنی می‌کوشد خط رویارویی را گسترده‌تر سازد تا محدودیت قدرت سرکوب دیکتاتوری را هم به مردم و هم به خود نیروهای دیکتاتوری نشان بدهد. هدف هر دو شیوه مبارزه، حکومت ناپذیر کردن جامعه است و هیچ یک از این دو شیوه، مستقیماً و به تنهایی، براندازی دیکتاتوری را در دستور قرار نمی‌دهند، بلکه با دامن زدن به بحران کنترل، آن را تدارک می‌بینند.

چرا نافرمانی مدنی اکنون می‌تواند کارآمد باشد؟

در شرایط کنونی ایران، نافرمانی مدنی می‌تواند به عنوان یک شیوه مبارزه توده‌ای علیه جمهوری اسلامی به کار گرفته شود و در فرسوده ساختن قدرت سرکوب آن بسیار کارآمد باشد، به چند دلیل:

۱- اکنون نظام ولایت فقیه در بحران مشروعیت عمیقی فرو رفته است. با حوادث چهار سال گذشته، تردیدی نمانده است که اکثریت خردکننده مردم ایران از ولایت فقیه به جان آمده‌اند و خواست‌هایی از چنگال آن و حتی کنار زدن هر نوع دولت مذهبی، به مهم‌ترین نقطه هم‌رایی اکثریت قاطع مردم تبدیل شده است. بحران مشروعیت چنان عمیق و دامنه‌ای پیدا کرده است که حتی دستگاه ولایت نیز عملاً به آن تن داده است و بیرون رفتن از آن را ناممکن می‌داند. به همین دلیل هم است که مخالفت با اصل جمهوریت را به نحوی بی‌سابقه صراحت داده و به تفسیر رسمی خود از قانون اساسی - حتی در سطح نظری - تبدیل کرده است. اما این کار دستگاه ولایت، بزرگ‌ترین گسست در ایدئولوژی رسمی جمهوری اسلامی را - که خود را برآمده از

بطن انقلاب مردم ایران و بیان اراده آنها معرفی می‌کند. بوجود می‌آورد. این گسست نمی‌تواند به تنش‌های شدید در دستگاه‌های ایدئولوژیک و حتی دستگاه‌های سرکوب رژیم تبدیل نشود و اصطکاک منافع در میان بخش‌های مختلف طبقه سیاسی حاکم را دامن نزنند. تصادفی نیست که بخش قابل توجهی از کادرهای رده بالای حکومتی با خشونت تمام از نهادهای قدرت رانده می‌شوند و بعضی حتی به زندان‌های طولانی محکوم می‌شوند. هم زمانی این گسست با بحران مشروعیت رژیم، فضای بسیار مساعدی برای شکل‌گیری نافرمانی مدنی توده‌ای به وجود می‌آورد.

۲- بن بست اصلاح طلبان حکومتی برای اکثریت مردم آشکار شده است. اگر آزمایش در مسایل اجتماعی جایی داشته باشد، نتایج آزمون سال ۱۳۷۹ را نمی‌شود نادیده گرفت. در آغاز این سال، اصلاح طلبان حکومتی با پیروزی خردکننده شان در انتخابات مجلس شورای اسلامی، به بیشترین سهمی از حکومت که می‌شود از طریق انتخابات در جمهوری اسلامی دست یافت، رسیدند^(۳) تا درماندگی خودشان را در مقابل دستگاه ولایت به روشن‌ترین نحو ممکن به نمایش بگذارند. این تجربه نشان داد که: الف- در جمهوری اسلامی نهادهای حکومتی انتخابی در مقابل دستگاه ولایت - که جایگاه اصلی قدرت سیاسی است - وزنی ندارند و بدون موافقت آن از ایجاد کوچک‌ترین دگرگونی در امور حکومتی ناتوانند. ب- دستگاه ولایت از هر نوع اقدام جمعی مردم وحشت دارد زیرا - به درستی - مردم را در مقابله با ارکان وجودی نظام می‌بیند و بنابراین، تضعیف امکانات بسیج مردم را به اولویت اصلی خود تبدیل کرده است. ج- پیروزی‌های انتخاباتی اصلاح طلبان، هر قدر قاطع‌تر باشد، در عمل، آنها را ناتوان‌تر می‌سازد؛ زیرا دستگاه ولایت را می‌ترساند و به مقابله با آنها می‌کشاند. د- دستگاه ولایت هر نوع اصلاح طلبی غیر متعهد به ولایت فقیه و معطوف به بسیج مردم را شکلی از براندازی تلقی می‌کند و بنابراین، غیر قابل تحمل می‌داند. ه- اصلاح طلبان مقید به قانون اساسی، زیر فشار دستگاه ولایت از یک سو، و برانگیختگی مردم علیه ولایت فقیه از سوی دیگر، هر چه بیشتر ناگزیر می‌شوند طرح‌های شان را با حد تحمل دستگاه ولایت منطبق سازند. به عبارت دیگر، پویایی درگیری‌های فزاینده مردم با نظام، دیگر نمی‌گذارد آنها هم چون سپر پیشروی مردم در مقابل دستگاه ولایت عمل کنند. حتی فراتر از این؛ آنها به عاملی گندکننده در گسترش مبارزات آزادی خواهانه مردم تبدیل می‌شوند. این تجربه تردیدی نمی‌گذارد که مبارزات آزادی خواهانه مردم دیگر نمی‌تواند با استفاده از مجاری قانونی و با سپر کردن اصلاح طلبان حکومتی گسترش یابد؛ بلکه ناگزیر باید عمدتاً از مجاری فراقانونی، در مقابله مستقیم با ولایت فقیه، با بی‌اعتنایی به وعده‌ها و توصیه‌های اصلاح طلبان حکومتی و بی‌اعتبارسازی آنها پیش برود. اهمیت تجربه سال ۷۹ در این است که یک تجربه توده‌ای است؛ زیرا در شرایطی اتفاق افتاد که مردم به دنبال تحولات سال‌های اخیر، در مقیاسی توده‌ای سیاسی شده‌اند و حافظه جمعی فعالی دارند. تصادفی نیست که هر نوع صحبت درباره «حاکمیت قانون» هم اکنون رنگ باخته و حتی بخشی از اصلاح طلبان حکومتی نیز ناگزیر شده‌اند از «تناقضات قانون اساسی» سخن به میان آورند و بخش‌های پیشرو مردم، هر چه بیشتر به راه‌های فراقانونی مقابله با نظام می‌اندیشند.

۳- در دوره‌ای که پیشروی مردم اساساً از طریق مبارزات فراقانونی باید صورت بگیرد، تزلزل در صفوف نیروهای مسلح اهمیت فوق‌العاده زیادی پیدا می‌کند. این کار اساساً از طریق به میدان آمدن هر چه گسترده مردم از یک سو، و مسالمت آمیز بودن اقدامات توده‌ای از سوی دیگر، می‌تواند صورت بگیرد. از این طریق است که می‌توان سرکوب آسان - یعنی سرکوب عده‌ای محدود و مرعوب ساختن توده‌های وسیع - را

ناممکن ساخت. در چنین شرایطی، نافرمانی مدنی می‌تواند، بدون بهانه دادن به دستگاه‌های سرکوب، مردم را در مقیاس توده‌ای به میدان اقدامات فراقانونی بکشاند.

۴- هر چند توهم به ظرفیت اصلاح‌پذیری جمهوری اسلامی تا حدود زیادی فروریخته و جاذبه اصلاح طلبان حکومتی از میان رفته است، ولی نفوذ اندیشه اصلاح طلبی در میان مردم هنوز قابل توجه است. حقیقت این است که شکست فاجعه بار انقلاب ایران و بیرون آمدن هیولای ولایت فقیه از بطن آن، و هم چنین چیرگی اندیشه‌های محافظه کارانه در مقیاس بین‌المللی در دو دهه اخیر، جاذبه افق‌های انقلاب را در میان بخش قابل توجهی از روشنفکران کشور کم رنگ ساخته است. بخش قابل توجهی از گروه‌های اجتماعی که در شرایط کنونی، هنوز در شکل دادن به افکار عمومی مردم نقش مهمی دارند، انقلاب را با خشونت و خون‌ریزی گسترده، مترادف قلمداد می‌کنند. نافرمانی مدنی می‌تواند نفوذ این نوع تفکرات را در میان مردم کاهش بدهد و در عین حال، بخش‌های هر چه بیشتری از مردم را به میدان حرکت‌های فراقانونی بکشاند و هم رأی اکثریت هر چه قاطع‌تر مردم را در ضرورت براندازی جمهوری اسلامی تثبیت کند.

۵- هر چند در چهار سال گذشته، ارتباطات افقی در میان گروه‌های اجتماعی مختلف گسترده شده و عملاً سطحی از سازمان‌یابی در میان بخش‌های قابل توجهی از مردم شکل گرفته، ولی ضعف سازمان‌یابی مستقل و ارتباطات مستقل در میان مردم، هنوز بزرگ‌ترین ضعف جنبش آزادی خواهانه کنونی کشور ماست. و این ضعف مخصوصاً در میان کارگران و زحمتکشان بسیار چشم‌گیرتر است. در چنین وضعی، میان خصلت ضد استبدادی جنبش مردم و ظرفیت دموکراتیک و - به طریق اولی - سوسیالیستی آن، شکاف آشکاری وجود دارد. به تجربه‌های متعدد و - ملموس‌تر و دقیق‌تر از همه - به تجربه انقلاب بهمن، می‌دانیم که اگر این شکاف با آهنگ لازم پر نشود، تضمینی ندارد که سرنگونی کاملاً انقلابی جمهوری اسلامی به شکل‌گیری نظامی دموکراتیک بیانجامد. حدی از شکل‌گیری سازمان‌یابی مستقل مردم، و مخصوصاً طبقات زحمتکش و محروم، و سنگربندی آنها حول خواست‌های بی‌واسطه و منافع عمومی طبقاتی شان، در روند پیکارهای ضد استبدادی و سرنگون‌سازی استبداد، تنها عاملی است که می‌تواند این شکاف خطرناک و نگران‌کننده را پر کند. نافرمانی مدنی می‌تواند با به میدان آوردن مردم حول خواست‌های ملموس و مستقل شان، فرصت‌های بزرگی برای سازمان‌یابی آنها به وجود بیاورد.

۶- جنبش نافرمانی مدنی به دو دلیل می‌تواند به راحتی در ایران پا بگیرد و توده‌گیر شود. اول به این دلیل که در خزانه (Repertoire) تجارب مبارزاتی مردم ایران، پدیده ناشناخته‌ای نیست. در تاریخ صد ساله اخیر مبارزات مردم ایران نمونه‌های متعددی از نافرمانی مدنی وجود دارند که بعضی از آنها در حافظه تاریخی ایرانیان جایگاه برجسته‌ای دارند. بعضی از این نمونه‌های برجسته را حتی در دوره تدارک انقلاب مشروطیت نیز می‌توان مشاهده کرد. مثلاً تحریم تنباکو (در سال ۱۸۹۱=۱۲۷۰) مسلماً نمونه جالبی از نافرمانی مدنی بود. اما طولانی‌ترین و توده‌ای‌ترین تجربه‌های نافرمانی مدنی، بی‌تردید، در همین دوره حاکمیت جمهوری اسلامی شکل گرفته‌اند و هنوز هم تداوم دارند. در حقیقت، مقاومت طولانی زندگی عرفی و مخصوصاً مقاومت خستگی‌ناپذیر زنان و جوانان در مقابل باید‌ها و نبایدهای استبداد مذهبی، نمونه‌های شورانگیزی از نافرمانی مدنی را به نمایش می‌گذارند. این نافرمانی‌های بی‌گیر، نوعی جنگ مدنی فرساینده را از نخستین سال‌های موجودیت جمهوری اسلامی به این رژیم

تحلیل کرده‌اند و در شکست فرهنگی و فروپاشی ایدئولوژیک آن، نقش به راسی تعیین کننده‌ای داشته‌اند. شمار شرکت‌کنندگان در این نافرمانی‌ها هرگز از چند میلیون نفر کمتر نبوده است. بنابراین، نافرمانی مدنی در ذهنیت امروزی مردم ایران، تجربه بسیار شناخته شده و فعالی است. مسأله سازماندهی نافرمانی مدنی، اکنون آگاهانه‌تر، سازمان یافته‌تر، و سیاسی‌تر کردن این تجربه فعال و گستراندن آن به عرصه‌های دیگر زندگی است.

دومین دلیل مساعد بودن فضای امروزی ایران برای گسترش نافرمانی توده‌ای، وجود خود جمهوری اسلامی است. فراموش نباید کرد که جمهوری اسلامی یک استبداد متعارفی نیست، بلکه یک دولت مذهبی است که در کنار خشن‌ترین سرکوب‌های سیاسی، گسترده‌ترین سرکوب‌های فرهنگی را سازمان می‌دهد. حقیقت این است که جمهوری اسلامی بدون اعمال پی‌گیر نوعی توتالیتریسم فرهنگی نمی‌تواند به موجودیت خودش ادامه بدهد. به این ترتیب، ما با حکومتی رویه رو هستیم که فقط مخالفان سیاسی‌اش را سرکوب نمی‌کند، بلکه می‌کوشد در خصوصی‌ترین جنبه‌های زندگی مردم مداخله کند. چنین حکومتی فرصت‌های بی‌شماری برای نافرمانی مدنی و مخصوصاً توده‌گیر شدن آن به دست می‌دهد.

پانویس‌ها:

۱- کنگره چهارم سازمان ما، در آخرین روزهای تیر ماه ۱۳۷۸، در قطعنامه اصلی خود، بر ضرورت استفاده از نافرمانی مدنی به عنوان «بهترین راه گسترش جنبش توده‌ای» در مرحله انتقال به رویارویی مستقیم مردم با ولایت فقیه، تأکید نمود و یادآوری کرد که «تنها از طریق گستراندن هر چه وسیع مقاومت است که می‌توان شدت سرکوب را کاهش داد. از این طریق است که مردم می‌توانند امکانات تمام نشدنی خودشان و پوشالی بودن رژیم را دریابند».

۲- مثلاً Encyclopedia Americana در زیر عنوان Civil disobedience، آن را تقریباً معادل «مقاومت منفی» (Passive resistance) می‌داند.

۳- تصادفی نیست که در همان «موعظه بالای کوه» گفته می‌شود: «با مدعی خود، تا در راه هستی صلح کن، مبدا مدعی، تو را به قاضی سپارد و قاضی، تو را به داروغه تسلیم کند و در زندان افکنده شوی. هر آینه به تو می‌گویم، تا فلس آخر را نپردازی از آنجا بیرون نخواهی آمد». نگاه کنید به انجیل متی، فصل پنجم، ترجمه فارسی کتاب مقدس.

۴- برای توصیفی مؤثر - و ضمناً دم دست در زبان فارسی - از این نوع مقاومت‌ها، نگاه کنید به «خاموشی دریا» اثر رورکور، ترجمه حسن شهید نورایی، که صحنه‌های گیرایی از مقاومت منفی مردم فرانسه در مقابل اشغالگران را به صورت یک داستان عرضه می‌کند.

۵- نگاه کنید به: B. Baijyn: The Origins of American Politics, Now York, 1968

۶- درباره این دوره از تاریخ آمریکا، نگاه کنید به:

P.N. Carroll, m D.W. Noble: The Free and the Unfree, London, 1980, P.183-209

۷- به نقل از: Louis Fischer: The Life of Mahatma Gandhi, London, 1997

ضمناً باید توجه داشت که گاندی هنگامی که مبارزات خود را در افریقای جنوبی آغاز کرد، هنوز نوشته‌های ثورورا خوانده بود. او خود در نامه‌ای به فلاسفه، در ۱۰ سپتامبر

۱۹۳۵، به این نکته صراحت داده است.

۸- نگاه کنید به:

B. Chandra: India's Struggle for Independence, London, 1989, P. 184-196

و در باره نظر نهرو درباره گاندی نگاه کنید به «اتوبیوگرافی» او که در سال ۱۹۳۵ نوشته شده و تحت عنوان «زندگی من» به فارسی ترجمه شده است.

۹- نگاه کنید به: Civil Disobedience در زیر عنوان Collier's Encyclopedia

۱۰- B. Muse: the American Negro Revolution: From Non-Violence to Black Power, - New York, 9171

۱۱- مارتین لوتر کینگ، خود تأکید داشت که با خواندن آثار گاندی، نافرمانی مدنی را کشف کرده است. نگاه کنید به: The Autobiography of M.L. King, Ed. C. Carson, London, 2000

۱۲- نگاه کنید به منبع یاد شده در شماره ۶

۱۳- باید توجه داشت که خفقان سیاسی با سرکوب سیاسی مترادف نیست. در شرایط خفقان سیاسی، مردم منقعل و مرعوب هستند، بی آن که ضرورتاً سرکوب علنی گسترده‌ای وجود داشته باشد، اما در شرایط سرکوب، مردم فعال و برانگیخته‌اند و حکومت را به چالش می‌طلبند و درست به همین دلیل است که حکومت برای حفظ موجودیت‌اش، به سرکوب علنی گسترده روی می‌آورد. در دوره‌های برانگیختگی توده‌ای مردم علیه حکومت‌های خودکامه، عموماً سرکوب علنی گسترده می‌شود و حتی در ابعادی واقعاً توده‌ای علیه مردم به کار گرفته می‌شود.

۱۴- عین سخنان لنین، از مقاله «جنگ چریکی»، کلیات آثار، ج ۱۱، ص ۱۴-۲۱۳، ترجمه انگلیسی.

۱۵- لنین - در همان مقاله «جنگ چریکی» - ضمن دفاع قاطع از به کارگیری جنگ چریکی تحت شرایطی، می‌پذیرد که مبارزه چریکی می‌تواند سازمان‌یابی کارگران را مختل سازد و آنها را با لومپین‌ها در آمیزد.

۱۶- من در اینجا مجلس خبرگان رهبری را عمداً به حساب نمی‌آورم. زیرا این مجلس هر چند به ظاهر جزو نهادهای حکومتی انتخابی است؛ ولی در عمل، ادامه اصل ولایت فقیه است و حساس‌تر از آن که روحانیت حاکم بتواند بازی انتخابات را در تعیین ترکیب آن تحمل کند. به عبارت دیگر، می‌خواهم بگویم بیروزی مخالفان ولی فقیه حاکم در انتخابات مجلس خبرگان رهبری، عملاً بسیار دشوار و حتی ناممکن است.

* شکل‌گیری نافرمانی مدنی و موفقیت آن، مانند هر اقدام

جمعی سیاسی دیگر، نیازمند شرایط و لوازمی است که پرداختن به آنها این مقاله را از حد مجاز مطول‌تر می‌ساخت. در این باره، مراجعه به گنجینه تجارب عملی گوناگون نافرمانی مدنی، مخصوصاً در شرایط سرکوب و بی‌حقی عمومی می‌تواند بسیار آموزنده باشد. حالا یکی از دم دست‌ترین راه‌ها برای این کار، مخصوصاً در داخل ایران، اینترنت است. در هر حال، تجارب شکل‌گیری و تکامل این شیوه مبارزه در جنبش استقلال‌هند و جنبش ضد آپارتاید افریقای جنوبی از دهه ۱۹۶۰ به بعد، و تا حدی، تجربه «جنبش حقوق مدنی» در ایالت‌های جنوبی آمریکا، از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند.

نافرمانی مدنی الکترونیکی

رسانه‌های جدید؛ عرصه ارتباط و سازمان

شهره مدائن

مقدمه

قبل از ورود به بحث اصلی باید یادآوری کنم که منابع مورد استفاده در این مقاله اساساً مربوط به دوره منتهی به سال ۱۹۹۸ میلادی است. از آنجا که این مقاله، فشرده‌ای است از بررسی بارزترین جنبه‌های پدیده مورد بحث؛ امید این است که محدودیت منابع، سبب نقص جدی در آن نشود. در این نوشته سعی می‌شود به نحوی مختصر و فقط برای طرح مسئله، اشکال مختلف آن چه که نافرمانی مدنی بر پهنه رسانه‌های جدید نامیده می‌شود بیان شده؛ از مختصات کار و مبتکران و سازمان دهندگان آن شناختی نسبی ارائه شود؛ و به مباحث آکادمیک مربوط به آن نگاهی انداخته شود.

پیشینه بحث‌های نظری

بحث نظری در مورد رسانه‌های الکترونیکی و عرصه مجازی مخلوق آن، یک نقطه آغاز دارد: تکنولوژی، تکنولوژی‌ای که محصول پیشرفته‌ترین دوران سرمایه‌داری و انحصاری‌ترین روش‌های توسعه است، تکنولوژی‌ای که برنامه‌ریزی برای تکمیل و توسعه آن از ابتدا در کنترل اقلیت حکومت‌گر بوده و پس از آن توزیع و پیشرفت آن به شکل کالا و خدمات در انحصار بزرگ‌ترین شرکت‌های مالی جهان است. به زبان دیگر تعیین کننده تمامی تحولات در عرصه رسانه‌های الکترونیکی تا آنجا که به هسته اصلی و شکل «متعارف» آن برمی‌گردد، مکانیزم اقتصاد سیاسی حاکم بر آن است. تنها و تنها زمانی می‌توان از استفاده «غیر متعارف» از این ابزار یاد کرد که استفاده کنندگان مرزهای متعارف را به هم ریخته، مقررات اعمال شده از سوی حاکمان این قلمرو مجازی را نادیده گرفته و در «نظام» آن بی‌نظمی ایجاد می‌کنند.

عرضه تکنولوژی کامپیوتر به جامعه بشری شاید به کنترل شده‌ترین روش ممکن صورت گرفت. شاید هیچ‌گاه یک اختراع علمی که ظاهراً استفاده مدنی و غیرنظامی دارد تا به این حد دولتی نبوده است. اختراع و توسعه کامپیوتر را به عنوان مثال با آغاز کار اتومبیل - ماشین بخار یا تلفن مقایسه کنید. مسلماً بخشی از این واقعیت تاریخی به این نکته باز می‌گردد که تکنولوژی کامپیوتر بازکننده راه برای شکوفائی عرصه وسیعی از ابزارهای ارتباطی بوده است. در عین حال نباید فراموش کرد که از همان آغاز مشخص

بود که این تکنولوژی ظرفیت‌های نامحدودی دارد و عمومی شدن استفاده از آن بسیاری از مرزهای فیزیکی، بسیاری از محدودیت‌های قانونی و حتی کارکردهای اقتصادی را در هم شکسته و یا دگرگون خواهد کرد. اولین زمینه‌های بحث‌های نظری در مورد تأثیرات مدنی (مناسبات شهروندان با یکدیگر و با حکومت) تکنولوژی کامپیوتر، از اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی شکل گرفت. در دهه ۱۹۸۰ میلادی جامعه آمریکا به عنوان اولین کشوری که استفاده عمومی از شبکه‌های کامپیوتر را آغاز کرده بود در مقابل این سؤال قرار گرفت: جایگاه این ابزار در مناسبات مدنی چیست؟ آن چه که از آن دهه به جا مانده مفهوم «ارتباطات سیاسی» (Political Communication) است. این مفهوم که معرف یا به عبارتی در برگیرنده یک مکانیزم معین برای استفاده از ابزار جدید بود، از دل واقعیت‌های کارکرد آن در یک چهارچوب مدنی بیرون نیامده بود. نسخه‌ای بود که دولت آمریکا آن را برای تنظیم و هدایت آن پیچیده بود. نظریه‌پردازان و مدافعان این مفهوم (ارتباطات سیاسی) مدعی بودند که عرصه مجازی محصول رسانه جدید می‌تواند فضایی باشد برای بحث و تبادل نظر بین آحاد جامعه و حکومت. دولت‌ها از این طریق می‌توانند به شکلی فعال‌تر با ملت خود تماس بگیرند، سیاست‌های خود را تشریح کرده و از آن سوی خط ارتباطی، واکنش‌ها و نظرات شهروندان را دریافت کنند. به زعم آنها این ابزار می‌توانست دموکراسی پارلمانی را گسترش داده و تکمیل کند. این نظریه (یا بهتر است بگوئیم همان نسخه دولتی) خود جلوه بارزی بود از این که چطور با برنامه‌ریزی از پیش، اقلیت حاکم تلاش می‌کند عمومی شدن این وسیله ارتباطی را کنترل کند. عرصه بازی را خود آنها تعیین می‌کند، مقررات را خود تنظیم می‌کنند و بهترین بازیکنان را به عنوان تیم خودی به میدان می‌فرستند و البته رقیب اجازه دارد از طریق روش‌ها و کانال‌های معینی که برای آن مشخص شده در این بازی شرکت کند. حتی اگر فرض را بر حسن نیت بگیریم در این روش جایی برای آن مشخص شده در این بازی شرکت کند. حتی اگر فرض را بر حسن نیت بگیریم در این روش جایی برای حساب‌رسی در نظر گرفته نشده و بازی‌گران تیم رقیب بیشتر به موضوع آزمایش و خطا شبیه‌اند تا رقیبی برابر.

در سال‌های بعد و بخصوص از اوائل دهه ۱۹۹۵ میلادی. همزمان با

گسترش استفاده از کامپیوتر و بعد هم عمومیت اینترنت، آکادمیسین‌های علوم ارتباطات نیز وارد این بحث شدند. آنچه که تاکنون به عنوان تئوری رایج یا متعارف در این عرصه شناخته می‌شود نظریه دمکراسی الکترونیکی (Electronic Democracy) است.

دمکراسی الکترونیکی مانیفست نظریه پردازانی شد که عرصه مجازی نشر اطلاعات و بحث و تبادل نظر در رسانه‌های الکترونیکی را فرم جدیدی از تمرین دمکراسی پارلمانی در جوامع پیشرفته دانسته و می‌دانند. مبلغان این نظریه هیچ‌گاه از چهارچوب‌های همان مفهوم «ارتباطات سیاسی» که مبتکر آن دولت بود، یا فراتر نگذاشتند. از نظر آنها حضور شهروندان در این عرصه فقط به مشارکت در مباحث و بهره‌وری از دریافت اطلاعات محدود می‌شود و اقدام سیاسی مستقیم یا هر گونه حرکتی خارج از چهارچوب‌های پارلمانی در آن جایی ندارد.

خلاصه کلام، رسانه الکترونیکی یک وسیله ارتباطی است نه ابزار اقدام یا سازمان‌گری. برای دست یافتن به مباحث و یا اطلاعاتی در مورد جنبه‌های دیگر استفاده مدنی از رسانه‌های جدید، یعنی آنجائی که پای اقدام در میان است و لزوماً به کارکردهای پارلمانی محدود نیست، باید عرصه علوم ارتباطات را ترک کرد.

دو زمینه مشخص از تحقیقات که به اقدام‌های مستقیم در عرصه رسانه‌های الکترونیک می‌پردازد یکی جنگ اطلاعاتی (Infowar) و دیگری نافرمانی‌های مدنی الکترونیکی (Electronic Civil Disobedience) است. تحقیقات و آثار مربوط به زمینه اول یعنی جنگ اطلاعاتی، اساساً کار محققانی است که مستقیم با غیر مستقیم برای دستگاه ضد اطلاعات دولت آمریکا کار می‌کنند و مضامین تحقیقات آنها امنیت در شبکه اینترنت است. جوهره تحقیقات آنها این است که شبکه‌های کامپیوتری به نقاط ضعفی برای تهاجم نیروهای متخاصم بدل شده‌اند و برای کاهش احتمال و خطرات جنگ اطلاعاتی باید اقدامات مشخصی در دستور کار قرار بگیرد. تمامی این تحقیقات از زاویه منافع و دیدگاه دولت‌ها و شرکت‌های بزرگ اقتصادی تنظیم شده است. یعنی همان‌ها که بیش از همه از دخالت و اقدام مستقیم مردم هراس دارند. اما در زمینه نافرمانی مدنی الکترونیکی تحقیقات و آثار کمتری به چاپ رسیده است. دلیل آن خیلی ساده این است که مبتکران و نیروهای فعال در این عرصه از منابع لازم برخوردار نیستند. ولی آنچه که به طور خلاصه در مورد آن می‌توان گفت این است که این نوع فعالیت‌ها در عرصه مجازی رسانه‌های الکترونیک، روش‌های اصلی اقدام خود را که شامل مسدود کردن گذرگاه‌ها، تهاجم و تصرف اماکن و از کار انداختن فعالیت‌ها می‌شود، از جنبش سنتی نافرمانی مدنی به عاریه گرفته‌اند. مسدود کردن انتقال و سیر گردش اطلاعات در شبکه‌ها، از کار انداختن صفحات و سایت‌های کامپیوتری و با نفوذ در گنجینه‌های اطلاعاتی مراکز کامپیوتری، رایج‌ترین روش‌ها برای نافرمانی مدنی در عرصه رسانه‌های الکترونیک است.

زمینه‌های شگوفائی و عرصه‌های بروز

قانون‌مندی متوسل شدن به روش‌هایی که آن را نافرمانی مدنی الکترونیکی می‌خوانیم در کلیت خود تفاوت چندانی با توسل به نافرمانی مدنی در دهه‌های

پیشین ندارد. وقتی که کارکردهای مرسوم و «متعارف» در یک چهارچوب و واحد اجتماعی ظرفیت پاسخ‌گویی به یک نیاز یا برنامه مشخص را نداشته باشد، نیروهای که خواهان آن هستند از رسوم متعارف فراتر می‌روند. سرخوردگی از یک نهاد سیاسی یا مدنی یا بی‌اعتمادی کامل به سیستم رایج سیاسی در یک مقطع خاص باعث می‌شود که شهروندان به جای رأی دادن و پذیرش محدودیت، خود این محدودیت را به مبارزه به طلبند. در کنار جوش‌های موردی از نافرمانی مدنی الکترونیکی ما شاهد رشد استفاده از این روش مبارزاتی توسط گروه‌ها و جنبش‌های سابقه و نسبتاً پایداری بوده‌ایم که همراه با پیشرفت تکنولوژی، دامنه فعالیت خود را که فی‌الغیره مضمون اعتراضی و خصوصیت نافرمانی دارد به عرصه رسانه‌های الکترونیکی گسترش داده‌اند. مبارزات تک‌محوری مثل جنبش دفاع از محیط زیست، جنبش‌های ضد جهانی شدن سرمایه‌داری، مبارزات نژادی و مدافعان حقوق اقلیت‌های قومی و برابری جنسی همه از این عرصه جدید برای تبلیغ و سازمان‌گری استفاده می‌کنند. و به این فهرست باید نیروهای سیاسی و به‌خصوص جنبش‌های رهائی‌بخش مثل نمونه فلسطین و یا جنبش‌های توده‌ای از قبیل زاپاتیست‌ها در مکزیک را نیز افزود.

همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد طبیعت اقداماتی که در عرصه رسانه‌های الکترونیک پسوند نافرمانی مدنی را حمل می‌کنند می‌تواند متفاوت باشد و بنابراین غلظت عنصر نافرمانی نیز در آنها گوناگون است. ولی همه آنها یک خصوصیت مشترک دارند و آن فراتر رفتن از مرزهای مرسوم در کارکرد شبکه‌های کامپیوتری است. این فراتر رفتن می‌تواند به معنای عبور از مرزهای مجازی شبکه‌ها و یا مختل کردن کارکرد آنها باشد و یا ایجاد شبکه و صفحات جدید یا توانائی و ظرفیت‌ها و قائل شدن حقوق و وظایفی برای آنها که با قواعد حاکم و محدودیت‌های شبکه‌های کامپیوتری در مفهوم «متعارف» آن در تناقض است.

به عنوان مثال در ماه مه سال ۱۹۹۸ میلادی، در جریان یک مورد که بزرگ‌ترین نمونه از رخنه در شبکه‌های اطلاعاتی کامپیوتری تا آن زمان بود، یک جوان که مخالف سلاح‌های هسته‌ای است و تحت عنوان یا با نام مستعار «بپ» شناخته می‌شود در یک عملیات چند ثانیه‌ای، تصاویر و متن‌هایی در افشای سلاح‌های هسته‌ای را روی بیش از ۳۰۰ صفحه اطلاع‌رسانی کامپیوتر قرار داد. هوارداران جنبش زاپاتیست‌ها نیز از همین روش رخنه، حذف و یا افزودن اطلاعات مورد نظر روی صفحات اطلاع‌رسانی شبکه کامپیوتری دولت مکزیک استفاده کرده‌اند. و یا باز گروه دیگری که خود را نمایش‌خانه نافرمانی الکترونیکی می‌نامند (Electronic Disturbance Theater) با استفاده از روشی تا حدی «قانون‌بری» علیه دولت مکزیک وارد عمل شدند. آنها یک نرم‌افزار خاص ابداع کرده‌اند به نام Flood Net که این امکان را فراهم می‌کند که گروه‌های بزرگ‌تر از لحاظ تعداد شرکت‌کنندگان، به طور مستمر و یا همزمان برای مسدود کردن کار شبکه‌های کامپیوتری دولتی وارد عمل شوند. و یا گروه دیگری در مکزیک روی شبکه اینترنت یک راه‌پیمایی مجازی را علیه دولت سازمان داد.

البته اقدامات مستقیمی که تاکنون در عرصه اینترنت روی داده‌اند، به‌خصوص آنهایی که هدف‌شان دخالت دادن جمعیت وسیع‌تری در این

اقدامات بوده، اکثراً در حالت جنینی و به لحاظ تکنیکی خصوصیت تجربی دارند. اما این تجربیات مرتب در حال بهبود است و برجسته‌ترین عنصر در حال رشد این است که همزمان با گسترش دامنه دسترسی به اینترنت، و تجربه کردن تأثیر گذاری آن، بسیاری که در حالت عادی استفاده‌کننده‌های معمولی این ابزار هستند، در هر شرایط معین به طور بالقوه می‌توانند به عناصر تشکیل دهنده یک اقدام مستقیم و مداخله گر بدل شوند. ذکر مثالی از تجربه شهروندان ساکن یکی از شهرهای هلند در اوائل دهه ۱۹۹۰ میلادی، شاید در این زمینه گویا باشد. یک موضوع ساده محلی به بحثی داغ بدل می‌شود. اهالی محل که بخشی از آنها به تازگی به شبکه متصل شده‌اند، از این وسیله برای طرح مسئله و اعمال فشار به نهادهای دولتی محلی استفاده می‌کنند. شورای شهر مجبور می‌شود به مقام‌های عالی‌تر متوسل شود. در جریان پی‌گیری اختلاف، تعداد شرکت‌کنندگان در مباحث روی شبکه افزایش می‌یابد و در نهایت به یک رو در روئی مستقیم بین شهروندان و سیاستمداران بدل می‌شود. گذشته از آن که نتیجه مبارزه برای آن خواست معین به کجا رسیده دو نکته جای مکت داشت: اول این که شهروندان عادی توانستند نیروی مؤثری را گرد آورده و به بهترین نحو ممکن مقامات مسئول را زیر فشار قرار دهند؛ دوم این که عملاً ثابت شد که مردم در یک چنین عرصه‌ای که خود آن را به میدان مباحثه و بعد گشمکش بدل کرده‌اند از تمام سیاستمداران و مقامات دولتی ظرفیت دمکراتیک بیشتری دارند. بسیاری از سیاستمداران درگیر تاب تحمل اعمال روش‌های دمکراتیک مستقیم و یا ظرفیت پاسخ‌گویی به استیضاح از سوی شهروندان را نداشتند. پهناوری عرصه مجازی شبکه اینترنت و ظرفیت آن برای انعکاس رنگارنگ‌ترین نظرات بدون آن که از طریق کانال‌های مرسوم جاری شده باشد، یکی از خصوصیات است که می‌تواند این ابزار را در اعمال فشار بر ارگان‌ها و دولت‌ها مؤثر سازد به خصوص که بسیاری از سیاستمداران پرورش یافته دمکراسی‌های پارلمانی زنگ زده اصلاً توان رویارویی مستقیم با مردم را ندارند.

نافرمانی الکترونیکی در حدود ده سالی که از حیات آن می‌گذرد راه طولانی‌ای را پیموده است. این که تا چه حد توانسته در مقابل تعرض صاحبان اصلی ابزارهای جدید و یا در مبارزه با دولت‌ها موفق باشد بحث دیگری است که در این مقاله به آن نمی‌پردازیم. در سال ۱۹۹۵ میلادی در جریان تدارک آمریکا و متحدانش برای دخالت در خلیج فارس، شبکه‌های اینترنت و بطور مشخص شبکه‌هایی مثل «شبکه صلح» Peace Net برای تبادل نظر و گسترش اطلاعات مربوط به مبارزه با جنگ مورد استفاده قرار گرفت. در آن مقطع نشان چشم‌گیری از استفاده از این ابزار برای اقدامات مستقیم دیده نمی‌شد. اما همان‌طور که پیش‌بینی برخی از صاحب‌نظران در آن زمان نشان می‌داد اگر موضوع مهم دیگری در این ابعاد در آینده روی دهد، مسلماً شبکه اینترنت علاوه بر نشر اطلاعات، برای سازماندهی اقدام نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. و این در تظاهرات ضد سرمایه‌داری جهانی در سال گذشته و به خصوص نمونه سیاتل خود را به خوبی نشان داد.

ویژگی‌ها و مختصات عملی

از یادآوری مفصل این نکته پرهیز می‌کنم که زمینه‌های بررسی در این مورد

بخصوص، اساساً جوامع پیشرفته‌ای است که شبکه‌های کامپیوتری و اینترنت در آن دارد عمومیت می‌یابد. در یک چنین جوامعی رشد استفاده از اینترنت از یک طرف، و تقریباً همزمان با آن گسترش جنبش‌های تک‌مضمونی از طرف دیگر، فرآیندی است در هم تنیده که در مجموع باعث شده است سرعت عمل، اثر گذاری بالقوه و ادامه کاری نافرمانی‌های مدنی در دوران جدید بیشتر شود. در اینجا ما، هر چند به صورت تجربی، اما فقط یک روی سکه را یعنی تأثیرات شبکه اینترنت بر کم و کیف جنبش‌ها و نافرمانی‌های مدنی را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

در دوران ما قبل رسانه‌های الکترونیک، سازماندهی یک تظاهرات وسیع مستلزم سازماندهی‌ای وسیع و جمع‌آوری عده زیادی از مردم در یک زمان و مکان مشخص بود و در بسیاری از کشورهای دمکراتیک، یک چنین حرکاتی می‌بایست در چهارچوب محدودیت‌ها و اجازه‌های دریافت شده از پلیس و مقامات انتظامی انجام می‌شد. در شرایطی که امروزه مرزهای تبلیغ، نشر و حتی تدارک سازماندهی اقدامات در عرصه مجازی اینترنت بسیار پهناورتر است. اقدام در عرصه اینترنت مثل به راه انداختن یک راه‌پیمایی و یا اشغال مجازی فقط با فشار دادن دکمه یک ابزار کنترل از راه دور عملی است. شعاع عمل آن تمامی پهنه مجازی رسانه‌های الکترونیکی را در برمی‌گیرد و به این ترتیب می‌توان وسیع‌ترین نیروی شرکت‌کنندگان و مداخله‌گران را از هر کجای جهان گرد، آورد آنها را به یک نیروی متمرکز بدل ساخته و بعد ضربه را به هر کجا که مناسب‌ترین و یا ضعیف‌ترین است وارد آورد.

نافرمانی مدنی در عرصه مجازی رسانه‌های الکترونیک می‌تواند به شکل ساده‌تری پوشش لازم برای اختفای خود را فراهم کند، به خصوص در شرایطی که نیروی هدایت‌کننده بتواند تعداد هر چه بیشتری را در هر اقدام دخالت دهد. به عنوان مثال ارسال اطلاعات یا پیام‌های طولانی و حجیم به صندوق‌های پست الکترونیکی سایت‌های دولت‌ها و شرکت‌ها می‌تواند شبکه‌های کامپیوتری آنها را مختل کند. و حتی اگر حجم و تداوم ارسال این پیام‌ها به حد کافی سنگین شود، نه تنها سایت کامپیوتری مورد نظر بلکه خطوط ارتباطی آن و مراکز ارائه‌کننده سرویس کامپیوتری آن نیز از کار خواهد افتاد. نکته دیگر این است که در نافرمانی مدنی الکترونیکی امکان مورد هدف قرار دادن شرکت‌ها و نهادهای خصوصی نیز بیشتر از گذشته است. شرکت‌ها و مؤسساتی که فعالیت مالی - اجتماعی یا فرهنگی آنها با منافع مردم مغایرت دارد در این سیستم می‌توانند به سادگی هدف حمله قرار بگیرند. ساده‌ترین نوع اقدام علیه آنها، افشاکاری است و احتمالاً پیچیده‌ترین آن مختل کردن فعالیت‌شان. به عنوان مثال یک گروه از فعالان مدنی به نام جبهه آزادی بخش اینترنت (Internet Liberation Front) از سال ۱۹۹۴ اولین حملات خود از همین نوع را به شرکت‌هایی که هدف‌شان تجاری کردن کامل شبکه اینترنت است آغاز کردند.

البته فعالیت در عرصه اینترنت مثل فعالیت و مشارکت در نافرمانی‌های مدنی ما قبل آن، بدون خطر نیست. همزمان با شروع نافرمانی‌های مدنی الکترونیکی و حتی شاید قبل از آن بسیاری از دولت‌های غربی، از جمله آمریکا و بریتانیا دستگاه‌های پلیسی خود را در شبکه اینترنت فعال کردند. اکنون قریب به ۲۰ درصد از کل فعالیت‌های مربوط به تکنولوژی

جدید چه در عرصه تحقیقات، چه در عرصه تولید و استفاده، و چه نسبت آن در کل هزینه‌ها و درآمدها، مربوط به بخش امنیتی (از جمله رديابي، اطلاعات و حفاظت) می‌شود. بسیاری از دولت‌های جهان بخصوص دولتی غیردمکراتیک و سرکوبگر شدیداً ورود تکنولوژی جدید به کشور را کنترل کرده و همزمان با رشد آن انواع و اقسام سیستم‌های کنترل و حفاظت را بر سر راه شاهراه‌های اطلاعاتی - ارتباطی تعبیه می‌کنند. و در کشورهای دمکراتیک‌تر در غرب نیز از جمله آمریکا و بریتانیا چند سالی است که قوانین ویژه‌ای برای محاکمه و مجازات «متخلفان» یا «سوء استفاده» از اینترنت به اجرا گذاشته شده است. طبق این قوانین افراد به خاطر عبور از مرزهای مجازی یک شبکه خاص، یا بر هم زدن آرامش در یک سایت، یا ممانعت از تحقیقات پلیس و مخفی کردن اطلاعات، می‌توانند بازداشت و محاکمه شوند. فعالیت منتقدان و مخالفان در شبکه اینترنت متناسب با این قوانین، شکل پیچیده‌تری به خود گرفته است. در بسیاری موارد آنها اهداف خود را در کشورها و قلمروهای قانونی دیگر انتخاب می‌کنند که طبق قوانین محلی مورد تعقیب قرار نگیرند. ولی این کارزار جنگ و گریز متوقف نشده است دولت‌ها به سمت ایجاد سیستم‌های پیچیده‌تر و هماهنگ‌تر فراکشوری حرکت می‌کنند و اکنون مبارزه با آن‌چه که آنها آن‌را تروریسم در اینترنت می‌خوانند جزء اولویت‌های دستگاه‌های امنیتی در کشورهای پیشرفته است.

نیروهای فعال

عمومی‌تر شدن استفاده از شبکه اینترنت و گسترش آن به مدارس، خانه‌ها و کافه‌های اینترنتی در گوشه کنار دنیا آن‌را علاوه بر یک وسیله کار، به بخشی از زندگی روزمره مردم بدل می‌کند. واضح است که بخش اعظم کارکرد این ابزار تجاری و یا در معنای وسیع‌تر آن خدماتی است. ولی در عین حال نباید فراموش کرد که در مسیر این روند صفحه کامپیوتر دارد به دریچه‌ای برای ارتباط هر فرد استفاده کننده با دنیای خارج بدل می‌شود و استفاده کنندگان دیر یا زود درمی‌یابند که این دریچه مایملک خصوصی آنهاست. آنها این حق را برای خود قائل هستند که از طریق تملک این دریچه در اتقاق نشیمن خود، به هر آنچه که در شاهراه‌های ارتباطی در جریان است و برای آن حق اشتراک را پرداخته‌اند دسترسی داشته باشند. به این ترتیب عرصه مجازی رسانه‌های الکترونیک و نحوه عمل کرد دولت‌ها یا شرکت‌های بزرگ در تنظیم نحوه مشارکت و استفاده عموم، خود به یک زمینه جدید برای مباحثه و اعتراض بدل می‌شود. بسیاری از استفاده کنندگان خصوصی با اعمال قید و بند و کنترل بر نحوه استفاده از این ابزار مخالفت می‌کنند و به این اعتبار عرصه مجازی رسانه‌های الکترونیک به میدان جدیدی برای مبارزه برای آزادی بیان و آزادی اندیشه بدل می‌شود.

عناصر، نیروها یا اجتماعاتی که از این عرصه برای پیشبرد مقاصد خود استفاده می‌کنند، ترکیب گوناگونی دارند. اولین ابتکارات برای استفاده از شبکه اینترنت در شکلی اعتراضی، محصول کار نفوذی‌ها یا رخنه‌گران (Hackers) بود. نحوه اقدام آنها کاملاً فردی، روش کارشان به لحاظ تکنیکی بسیار پیچیده و اهداف آنها ضربه زدن به شبکه‌های قوی کامپیوتری دولت‌ها و شرکت‌های بزرگ است. با این وجود تعداد این ماجراجویان تک رو کم نیست اینها نخبگان نسلی هستند که با کامپیوتر بزرگ شده‌اند و این دنیای مجازی را

مثل کف دست می‌شناسند. برای آنها خود این رسانه و حرکت هم‌پای رشد تکنولوژی و تلاش برای پیش‌گامی در آن اصل است. برای رسیدن به هدف خود از بهترین وسیله‌ای که در دست دارند استفاده می‌کنند و آن خود کامپیوتر است.

آنها اجتماعات و ارتباطات خاص خود را دارند و معمولاً از مشارکت در اقدامات عمومی برای نافرمانی مدنی می‌پرهیزند.

گروه بعدی که در عرصه نافرمانی مدنی الکترونیکی فعال شدند، کارکنان یا به هر ترتیب دست اندرکاران فن رسانه‌های الکترونیک بودند. پیشرفت و فراگیرتر شدن این تکنولوژی با خود عرصه‌های آموزش و اشتغال را هم به همراه آورده است. بسیاری از دانشجویان رشته‌های علوم ارتباطات حداقل در دهه اخیر با دانش نسبی برای استفاده از این ابزارها فارغ التحصیل می‌شوند. از طرف دیگر خدمات و کار رسانه‌ای به عنوان یک عرصه اشتغال و جذب نسل جوان از علاقه‌مندان به مسائل اجتماعی در حال رشد بوده و هست. بخش قابل توجهی از این افراد یا جذب مؤسسات بزرگ نمی‌شوند و یا در عین اشتغال، علاقه خود به خلاقیت‌ها و ابتکارهای خارج از سیستم‌های متعارف را حفظ می‌کنند. آنها را می‌توان فعالان کوچ نشین دنیای رسانه‌ها قلمداد کرد. آنها نیز مجامع، ارتباطات و نشست‌های خاص خود را دارند، هویت آنها در تمرکز روی مسائل بحرانی، داشتن موضع انتقادی و در پیش گرفتن مخالفت با فرم‌های متعارف در کار رسانه‌هاست. و این، هم منبع انرژی و ابتکارات آنها و هم محدود کننده دامنه عمل آنهاست. قهرمانان آنها فیلم‌برداران ماجراجو و از خود گذشته، نفوذی‌ها و رخنه‌کننده‌ها در شبکه‌های کامپیوتری و گزارش‌گران سرگردان و کوچ نشینی هستند که کارشان جمع‌آوری و نشر اطلاعاتی است که معمولاً منعکس نمی‌شود. دلیل وجودی خود را همین مخالفت با نظم جاری می‌دانند و تا جایی که بتوانند دشمنی یا هدفی برای فعالیت خود پیدا کنند به کار ادامه می‌دهند.

کلام آخر

این جملات آخر نه نتیجه‌گیری که بیشتر طرح سؤال است. تا چه حد عرصه مجازی که محصول پیشرفت رسانه‌های الکترونیکی است می‌تواند بر کمیّت و کیفیت اقدامات و نافرمانی‌های مدنی مؤثر باشد. در تأثیر و کارکرد آن تردیدی نیست مهم شناخت چگونگی این تأثیرات و یافتن مناسب‌ترین راه برای استفاده مؤثرتر از آن است. عرصه مجازی، فی‌النفسه مجازی است؛ و هر فرد، تشکل یا نیروی اقدام‌گری فقط در صورت تکمیل روزمره شناخت خود و به کارگیری مناسب‌ترین روش‌ها می‌تواند از این ابزار استفاده کند. موانع یا محدودیت‌های آن فقط در صورت مشارکت فعال در این عرصه برای ما شناخته خواهد شد و هر نیروی سازمان‌گری می‌تواند به این سؤال مناسب با مختصات فعالیت خود پاسخ گوید؛ چگونه می‌شود از آن برای پیشبرد مبارزات سیاسی و اجتماعی استفاده کرد؟ ولی اصل را باید بر این گذاشت که رسانه‌های الکترونیکی با ما خواهند بود و نقش و تأثیرات آنها افزایش خواهد یافت. برای موفقیت در این عرصه هیچ نسخه از پیش نوشته شده‌ای سندیّت ندارد و بهترین تاکتیک‌ها و راه حل‌ها فقط از طریق هم‌گامی با سرعت تحولات در این عرصه قابل دست‌یابی خواهد بود.